



پندام خدای مهربان

ماجرای جوی در طبیعت
با قطب‌نمای اسرارآمیز



ماجرای جوی

در دریا

نویسنده: **پیرگریلز**
مترجم: امیر حسین میرزاییان

واحدنوجوان
مؤسسه‌ی نشر و
تحقیقات ذکر



ناشر پیشرو در انتشار
کتاب‌های مناسب برای
کودکان و نوجوانان

قاصدک
نوجوان



دفتر و فروشگاه مرکزی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فلسطین جنوبی، خیابان محتشم، شماره‌ی ۴۰، طبقه‌ی همکف، واحد ۲
تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ (خط ۵) ghasedakbooks.ir @ghasedakbooks @ghasedak_teen_books @ghasedakbooks

ماجراجویی در طبیعت با قطب‌نمای اسرارآمیز جلد ۴

برگریلز

مترجم: امیرحسین میرزائیان

مدیر هنری و اجرای جلد: فریدون حقیقی

طراحی: آتلیه گرافیک قاصدک

زیر نظر شورای بررسی

لینتوگرافی: مهر • کد: ۰۳/۱۲۰۹

چاپ اول: ۱۴۰۳ • تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۳۸۰-۱

شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۳۸۳-۲

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

قیمت: ۵۹۰۰۰ تومان

سرشناسه: گریلز، بیر، ۱۹۷۴-م. Grylls, Bear, ۱۹۷۴-

عنوان و نام پدیدآور: ماجراجویی در دریا/ برگریلز؛ ترجمه امیرحسین میرزائیان.

مشخصات نشر: تهران: موسسه نشر و تحقیقات ذکر، کتاب‌های قاصدک، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۱۴ص: مصور: ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.

فروست: ماجراجویی در طبیعت با قطب‌نمای اسرارآمیز؛ ۴. رمان نوجوان.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۳۸۰-۱ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۳۸۳-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: The sea challenge, c۲۰۱۷.

موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی- قرن ۲۱م.

۲۱st century –Young adult fiction, English

داستان‌های ماجراجویانه انگلیسی Adventure stories, English

شناسه افزوده: میرزائیان، امیرحسین، ۱۴۰۱، مترجم

رده بندی کنگره: PZ۷

رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴[ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۹۴۵۶۰۲۰

فهرست

- ۱: تمرین نشانه‌گیری ۵
- ۲: قایق‌های بادبانی ۱۵
- ۳: داریم غرق می‌شویم! ۲۱
- ۴: نارگیل‌های سبز ۳۱
- ۵: آب شور ۴۲
- ۶: چرخه‌ی حیات ۵۱
- ۷: دنیای زیر آب ۵۹
- ۸: ناهار کنار دریا ۷۱
- ۹: پیام رسانی با دود ۸۰
- ۱۰: حفاظت از حیات وحش ۸۸





۱

تمرین نشانه‌گیری

کلویی نفسش را در سینه حبس کرد و با دقت از بالای شست دستش به قوطی‌های خالی که به عنوان هدف نشانه‌گیری روی شاخه درختی چیده بود نگاه کرد. یک کش لاستیکی سرش دور شست او حلقه شده بود و سر دیگرش را با دست دیگرش گرفته بود. او سر دیگر کش را عقب کشید.

شتلق!

کلویی کش لاستیکی را در هوا رها کرد، کش مثل گلوله‌ای که شلیک شده باشد جلو رفت و به یکی از قوطی‌های خالی خورد. قوطی از روی شاخه پشت بوته زیر درخت افتاد. کلویی چهار بار دیگر هم نشانه رفت و چهارتا قوطی دیگر را هم را زمین انداخت.

کلویی گفت: «هوراا!»

دوست او، لی‌لی، آنقدر تعجب کرده بود که دهانش باز مانده بود: «هر پنج تا قوطی را زدی؟! نشانه‌گیریت خیلی عالی است!»

کلویی لبخند زد و با خودش فکر کرد: چه خوب است که یک برادر ده ساله داشته باشی و بتوانی این همه تمرین کنی!

دوست دیگر کلویی، مایا، گفت: «حالا نوبت من است. مطمئنم من هم می‌توانم همه قوطی‌ها را بیاندازم.» هنوز سه تا قوطی خالی دیگر روی شاخه‌ی درخت مانده بود. مایا هم کش لاستیکی‌ای دور شستش انداخت و سر دیگرش را عقب کشید، اما وقتی آن را رها کرد، کش به جای اینکه در هوا جلو برود محکم به دستش خورد.

لی‌لی گفت: «این دفعه بدشانسی بود!»

کلویی گفت: «سعی خودت را کردی ولی آن سر کش را خیلی پایین گرفته بودی. اینطوری کش از بالای شستت رها نمی‌شود. حالا می‌خواهی یک کار باحال نشاننتان بدم؟» کلویی نمی‌توانست جلوی خودش را بگیرد و به دوستانش پز ندهد. او در خانه برادرش را هدف می‌گرفت و برادر بیچاره‌اش فرار می‌کرد، بنابراین گاهی پرتاب یک کش کافی نبود. او چند تا کش لاستیکی را همزمان شلیک

می‌کرد تا یکیشان به برادرش بخورد.
کلویی سه تا کش لاستیکی را برداشت ، یک سرشان را
دور انگشت شستش انداخت و سر دیگرشان را با انگشت
اشاره‌ی دست دیگرش گرفت و عقب کشید.
کلویی گفت: «شلیک مسلسل‌ی!» و بعد به سرعت
کش‌ها را رها کرد. هر سه تا کش در هوا جلو رفتند. کلویی
به سرعت فهمید که این کار برای نشانه گرفتن برادرش که
دارد فرار می‌کند خوب است، ولی چندان به درد نشانه
گرفتن قوطی‌های ثابت نمی‌خورد.
یکی از کش‌ها به قوطی‌ای خورد و آن را به زمین
انداخت. دومی کنار قوطی بعدی خورد و تکانش داد و
کش سومی هم اصلاً به هدف نخورد.



دخترها به قوطی‌ای که تکان می‌خورد نگاه می‌کردند تا ببینند زمین می‌افتد یا نه. در همان لحظه بادی وزید و قوطی به زمین افتاد.

لی‌لی گفت: «باد قوطی را زمین انداخت، نه تو!»
کلویی با خوشحالی گفت: «همه‌اش به خاطر مهارت خودم بود!»

مایا نگاهی به ساعت مچیش انداخت و گفت: «بچه‌ها، من باید بروم، برنامه‌ی بعدی اردو آموزش حفاظت از حیات وحش است.»

لی‌لی گفت: «بیا برویم، کلویی. برنامه بعدی گروه ما هم قایق‌سواری در دریاچه است.»
کلویی که نمی‌توانست جلوی خودش را بگیرد گفت:
«فقط یک بار دیگر...»

او نشانه رفت و آخرین قوطی هم روی زمین افتاد.
هر سه دختر راه افتادند که بروند. مایا لحظه‌ای مکث کرد، پشت سرش را نگاه کرد و گفت: «اول بریم قوطی‌ها را جمع کنیم.»

کلویی گفت: «بی‌خیال، دیرمان می‌شود. کسی قوطی‌ها را پشت آن بوته نمی‌بیند.»

راهی که به دریاچه می‌رسید از میان محوطه‌ی بی‌درختی می‌گذشت. آن‌جا چند تا از بچه‌های اردو داشتند برنده

شدنشان را در مسابقه‌ی دوی با مانع جشن می‌گرفتند.
کلویی هم در آن مسابقه شرکت کرده بود، ولی زمین
خورده بود و پایش آسیب دیده بود و نتوانسته بود بدود.
او باید به پایش کمی استراحت می‌داد تا بهتر شود.
مایا زودتر رفت تا به برنامه‌ی حفاظت از حیات وحش
برسد، اما لی‌لی و کلویی مشغول صحبت با بقیه‌ی بچه‌ها
شدند. چشم کلویی به پسری افتاد که تمام قوطی‌های
خالی را به زحمت میان دست‌ها و سینه‌اش نگه



داشته بود و به سمت سطل بازیافت می‌رفت. کلویی یادش آمد که آن پسر هم در مسابقه بود و وقتی پایش آسیب دیده بود و نتوانسته بود به دویدن ادامه دهد، سرش داد کشیده بود.

وقتی پسر به سطل بازیافت رسید، چند تا از قوطی‌ها از دستش به زمین افتاد و یکیشان قل خورد و تا کنار پای کلویی جلو آمد. کلویی که نمی‌توانست جلوی خودش را بگیرد، سطل بازیافت را نشانه رفت و قوطی را به سمت آن شوت کرد. قوطی درست وسط سطل افتاد. کلویی فریاد زد: «گل! گل شد!»

لی‌لی خندید و گفت: «دیگر باید برویم. راستش من حتماً قبل از قایقرانی باید بروم دستشویی. کنار دریاچه می‌بینمت.» و دوان دوان از او دور شد.

کلویی از پشت سرش صدای پای کسی را شنید که انگار با عجله به او نزدیک می‌شد. او به طرف صدا برگشت. همان پسری بود که سر همه فریاد می‌کشید و حالا هم قوطی‌ها را جمع کرده بود. کلویی یک

